

انقلاب و ضدانقلاب در ایران

صا برنیکبین

مترجم: مازیار

مقدمه:

می یک دیکتا توری وحشی بورژوازی راسرنگون سازد. برخاست انقلابی منجر به اشکال متعددی از خودسازماندهی توده ها شد. سرنوشت انقلاب بستگی به گسترش و تکامل این نهادها داشت؛ برای مثال: شوراها، کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های محله و غیره. بسیاری از بخشهای مردم که دورانی طولانی درسکون و عدم فعالیت بسر می بردند، به مبارزات کشانده شدند. مانند جنبش زنان در دفاع از حقوق مساوی، جنبش ملیتهای تحت ستم برای کسب حق تعیین سرنوشت، مبارزات بیکاران برای شغل و بیمه های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت، و غیره.

جنبش شورایی که علیرغم محدودیت های بسیار مهم تریس جنبش ها بود و طولانی ترین مقاومت را در مقابل حملات ضد انقلاب از خود نشان داد، اکنون بطور کامل متلاشی شده است. سرنوشت "حقوقی" آن به تصمیمات آتی مجلس اسلامی موکول شده که به نقداً زلحاط قانونی قدرت آن را تا سطح یک بدنه "اسلامی"، "مشورتی" و "تعاونی" با شرکت روسا و تحت نظارت مستقیم دولت، محدود کرده است. اگر شوراها اصولاً تحت چنین محدودیت هایی احیاء شوند، تفاوت فاحشی با "سندیکا های" صنفی شاه نخواهند داشت، یعنی، فقط ابزاری خواهند بود برای ایجاد اختناق توسط سرمایه داران در کارخانه ها. بهر حال، امروز هیچ سازمان توده ای کارگری وجود ندارد و طبق قوانین جمهوری اسلامی نمی تواند چنین سازمانی ایجاد شود.

نوشته زیر ترجمه فارسی طرح اولیه قطعنامه ای است درباره ترانزنامه، درسها و چشم اندازهای انقلاب ایران که نزدیک به سه سال پیش برای بازکردن بحث های پیش از کنگره دوازدهم جهانی بین الملل چهارم درباره انقلاب ایران ارائه شد و معرف نظریات حزب کارگران سوسیالیست ایران (واگمان آن: نشریه چه باید کرد) بود. کنگره جهانی بین الملل چهارم (ژانویه ۸۵) به علت کمبود وقت بحث ایران را به اولین جلسه هیات اجراییه بین الملل بعد از کنگره موکول کرد. در این جلسه قطعنامه ای در این باره تصویب شد و بدین ترتیب این بحث به نتیجه رسید. با وجود اینکه این سند عمدتاً برای بحث در سطح بین المللی نوشته شده بود و شاید برای خواننده ایرانی نکات چندان تازه ای را در بر نداشته باشد و علاوه بر چند سال از نگارش آن می گذرد، معهذامی توانم برای آشنایی خوانندگان سوسیالیزم و انقلاب با مسائل مطروحه در این بحث مفید باشد. بویژه اینکه طرفداران آن بخشی از همکاران نشریه سوسیالیزم و انقلاب را تشکیل می دهند. و در این نشریه بحث درباره انقلاب ایران، البته، ادامه خواهد داشت. لازم به یادآوری است که متناظری این سند به زبان انگلیسی نوشته شده بود.

طرح اولیه قطعنامه درباره نتایج، درسها

و چشم انداز انقلاب ایران

بخش اول: اوضاع کنونی

پنج سال پس از سرنگونی رژیم شاه خصوصیات اساسی واقعیت کنونی انقلاب ایران، تماماً عقب گرد کامل جنبش انقلابی را نشان می دهد. نتایج روشنند: از دست رفتن کلیه دستاوردهای توده های زحمتکش و استثماری شونده، استقرار مجدد دیکتا توری وحشیانه تری از حکومت شاه، ظهور دوباره یک "نظم" بیرحم سرمایه داری و ادغام مجدداً اقتصاد ایران در نظام جهانی امپریالیستی.

۱- موقعیت جنبش توده ای

الف) بیش از هر چیز، انقلاب ایران بیانگر آغاز یک دوران مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت نظام اجتماعی بود. دخالتی که از نظر وسعت و عمق، با هیچ یک از انقلابات توده ای، چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه در سایر انقلابات تاریخ معاصر، قابل قیاس نبود. در واقع، انقلاب ایران نمونه برجسته ای خواهد بود از اینکه چطور یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظا

ب) انقلاب از لحاظ اهداف اساسی اجتماعی آن شورش بود علیه بی عدالتی های "انقلاب سفید" شاه و بحران اقتصادی حاصله از آن که در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ پدید آمد. انقلاب در اوایل، برای اکثریت عظیم توده ها دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی پراهمیتی به ارمغان آورد: تصرف همه جانبه بزرگترین بخش های خصوصی و دولتی صنایع بزرگ و آغاز اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع توسط کارگران. دامنه این اقدامات در قیاس با انقلابات معاصر در سایر کشورهای توسعه نیافته، بی سابقه بوده است. تصرف اکثر املاک بزرگ توسط دهقانان، تشکیل کمیته های روستایی مستقل به منظور تقسیم زمین، ایجاد تعاونی های روستایی و کوتاه کردن دست دلالان سوداگرو با خوار، از خصوصیات بارز دوران انقلابی بود. این تحولات نشانی است از پیویایی تداوم مبارزات انقلابی پس از سرنگونی رژیم شاه.

اما، هیچیک از این دستاوردها دوامی نیافت. امروز می توان به وضوح ادعان داشت که توقعات هیچیک از اقشار اجتماعی تحت ستم و استثمار شده از انقلاب، نه تنها برآورده نشده است، که بهبودهای ابتدائی که در سطح زندگی آنها صورت گرفت با به مرور از بین رفته یا از آنها پس گرفته شده

است - برای مثال ، افزایش کم و بیش عمومی دستمزدهای پائین، کاهش ساعات کارهفتگی ، بهبودوضع بیمه های اجتماعی ، مسکن برای تهیدستان و غیره . وحالا آنچه جایگزین آنها شده است ، تورم سرسام آور ، بیکاری توده ای ، ساعات کار طولانی تر ، افزایش خانه بدوشان و مهاجرت داخدا در حال تزايد زروستا - ها به شهرهاست .

عمق فقراقتصادی اکثریت قریب به اتفاق توده ها حتی با بدترین سالهای سده گذشته قابل قیاس نیست .

ج) تصویرسیاسی کلیه شورش های انقلابی در تاریخ معاصر ایران ، نمایانگر این حقیقت است که خواستهای مرکزی سیاسی توده ها همواره حول مسایل حقوق دموکراتیک دور می زده است . قیام بهمین ماه بسیاری از این حقوق را به چنگ آورد ، حقوقی که تاریخ ۸۰ ساله جنبش های سیاسی ، شاهسند مبارزات برای به دست آوردن آن بوده است . برای نخستین بار توده های ایرانی از حقوق ابتدایی آزادی بیان و تشکل ، حق شرکت در فعالیت های سیاسی ، حق تظاهرات و اعتصاب ، حق انتخاب ما موران دولتی و غیره ، برخوردار شدند . اما ، این دستاوردها نیز بجز رحمانه پایمال شدند ، حتی ذکری از آنها در قانون اساسی "جدید" باصطلاح "انقلابی" اسلامی نیست . میزان حقوق دموکراتیکی که امروزه توسط دولت برسمیت شناخته شده و یا اجرامی شود ، قابل قیاس با فقط وضعی است که قبل از آغاز قرن بیستم وجود داشته است . حکام روحانی ، یگانه "حقی" را که برسمیت می شناسند ، انقیاد کامل همه چیز به حکومت خودکامه ملامت است .

اختناق دولت "جمهوری" به حدی است که اکنون جناح های جدید بورژوازی حاکم می توانند حتی در زندگی خصوصی شهروندان دخالت کنند . بدانسان که آنچه توده ها می باید با وارد آمدن ، بیوشند ، بخورند یا بپاشانند ، همه از جانب دولت تعیین می شود . مجلس موسان واقعا دموکراتیک و منعکس کننده اراده توده ها ، که خواست مرکزی انقلاب ایران بود ، تحقق نیافته است . در عرض آنچه اکنون وجود دارد شورای نگهبان اسلامی منتخب روحانیت است که قادر به هر تصمیمی است که با قوانین اسلامی مغایرت داشته باشد . در واقع ایران نزدیک به یک قرن است که به چنین شکل غیر دموکراتیک امروزی اداره نشده است .

رفتار دولت اسلامی در مقابل زنان در ایران به وضوح معرف این واقعیت است که رژیم اسلامی از یک دیکتاتور عادی سرمایه داری بسیار سرکوبگر تر است . حملات ارتجاع مذهبی بر ابتدائی ترین حقوق زنان را صرفا بمناسبت نتیجه بحران سرمایه داری نمی توان توضیح داد ، بلکه بیشتر در ارتباط با شکل ویژه حاکمیت روحانیت و ایدئولوژی منسوخ آن قابل فهم است .

۲- بازسازی دولت بورژوازی

الف) رژیم فعلی که جایگزین دیکتاتور توری شاه شده است و اکنون تمام ارکان قدرت را در دست دارد ، به اثبات رسانده که مجهز تر و متمایل تر به تحمیل وحشیانه ترین اختناق غیر انسانی علیه توده های زحمتکش و ستمدیده است .

تکلیف تاریخی انقلاب ایران در دموکراتیزه کردن دولت ، توسط رژیمی که حتی در شکل عوامفریبانه "قانونی" ، علنا مدعی است که تمام قدرت در دست یک مرد قرار دارد که بطور کامل از کلیه اشکال کنترل دنیوی خارج است ، به عقب رانده شده است . در "جمهوری" خمینی هیچ بدنه منتهی قادر به اتخاذ تصمیمی مغایر با خواست های وی به عنوان فقیه ولی امر نیست . او تعیین می کند که چه کسی می تواند نامزد انتخابات با ت شود . او نتایج انتخابات را مردود اعلام می کند . او می تواند دهرنها دا اجتماعی و سیاسی را تغییر دهد و تعویض کند . او تمام منابع اجتماعی را تحت کنترل دارد .

در نتیجه ، دیکتاتور روحانیت که ادعای یک قدرت مطلقه "الهی" نامحدود ترا زمان شاه را دارد ، جانشین دیکتاتور توری سلطنتی شده است . دسترسی به خواست جدایی دین از دولت که بیش از یک قرن از ابتدائی ترین خواستهای جنبش برای دموکراسی بوده ، اکنون حتی از زمان پیش از انقلاب مشروطیت مشکل تر شده است .

سرمایه داری در حال رشد که در دوران سلسله پهلوی در ایران بالاچار بعضی از مناصب را از روحانیت شیعیه گرفته بود ، اکنون برای شکست دادن انقلاب ، خود متوسل به شکلی از حکومت مذهبی شده است . جمهوری اسلامی عبارت از نوع حکومتی است که یک فرقه روحانیت خود را خارج از کنترل "زمینی" توده ها اعلام کرده و خود را حاکم مطلق سرنوشت جامعه می داند .

به منظور مسدود ساختن پیشرفت بلشویزم پس از انقلاب روسیه ، قدرت های امپریالیستی به برقراری دولت پیش از حد متمرکز کمک کردند ، که هدف آن سرکوب کامل حقوق ملی ملیت ها و دادن امتیازات ملی به ملت فارس بود . و اکنون حکام اسلامی که ادعا می کنند اسلام مرزمنی شناسدیا ملیتی را به رسمیت نمی پذیرد ، خود دقیقا همان راهی را می پیمایند که سلطنت پهلوی در رابطه با حقوق ملیتهای تحت ستم در ایران می پیمود . هرگونه اقدام پیروزمندان در مبارزات ایمن اقلیت ها برای حقوق ملی شان ، یک تهدید اساسی علیه دستگاه دولت مرکزی قلمداد می شود . کردهای ایرانی که قهرمانان از حق تعیین سرنوشت خود دفاع می کنند ، در معرض تهدید به نابودی قرار گرفته اند . رژیم تهران که در ابتدا مناطق کرد نشین را اشغال نظامی می کرد ، اکنون به کوچ اجباری و نابودی خرمن ها که منجر به ویرانی کل مناطق شده ، از طریق بمباران سیستماتیک روستاها (که شامل بمب های شیمیائی نیز هست) مبارزت می ورزد .

ب) رژیم علاوه بر اهمیت که بر باصطلاح دستگاه ایدئولوژیک دولت می دهد ، ابزار سرکوب را نیز به ابعاد دو حشناکی رشد داده است . یکی از اهداف اولیه جنبش انقلابی نابودی پلیس شاه ، ارتش و دادگاههای نظامی شاه بود . حتی قبل از سرنگونی واقعی رژیم شاه ابزار سرکوبش زیر ضربات بسیج توده ای در حال تضعیف و از هم پاشی بود . پنج سال بعد ، نسه تنها تمام آنها به قدرت ما قبل از انقلاب بازسازی شده اند ، بلکه علاوه بر آن ، ابزار سرکوب نوین و حتی قوی تری ظهور کرده اند که توسط هیات حاکم بعنوان همراه انقلاب مشروع نشان داده می شوند . علاوه بر ارتش و پلیس مخفی ، اکنون شبکه کاملاً از باصطلاح "نهادهای انقلابی" بوجود آمده که در قساوت روی

نهادهای قبلی را سفید کرده اند. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌های امام، انجمن‌های اسلامی، دادگاه‌های انقلاب و نیروی ضربتی حزب‌الله و غیره همگی چنان اختناق‌ی ایجاد کرده‌اند که نظیر آن در هیچ جای دنیا و در تاریخ معاصر مشاهده نشده است.

هر مخالفتی با "وحدت کلمه" نتیجه‌اش می‌تواند اعدام باشد. رژیم اسلامی تنها طی ۲ سال گذشته پنجاه برابر بیش‌تر از ۳۰ سال حکومت رژیم‌شاه نیروهای چپ را اعدام کرده است. در این قیاس تعداد زندانیان سیاسی نیز حداقل ۱۰ برابر شده است و اکثر بدون هیچگونه اتهام و بدون هیچگونه اطلاعی در مورد مکان نشان در زندان نگهداری شده‌اند. شدت اعمال فشار جسمی، روحی و اخلاقی توسط رژیم‌خیمینی بر مخالفین فقط از هیئت‌رپیشی نگرفته است.

ج) همواره کانون مبارزات مردمی در ایران قدرت و عظمت بوروکراسی دولتی بوده است. در دوران حکومت شاه ابعاد این قدرت به سطوح بی‌سابقه‌ای رسید. بیشترین سهم ثروت اجتماعی در واقع بطور نا مولد توسط بوروکراسی بلعیده می‌شد. موسسات کثیری ایجاد شدند که به رشوه‌گیری "رسمی" "پایه اجتماعی" دیکتاتوری قانونیت دهند. اندازه این بوروکراسی که از دسترنج توده‌ها تغذیه می‌کند، امروز دو برابر شده است. ادغام ابزار حاکمیت روحانیت که در آراتوس بورژوازی با زسازی گردیده، منجر به یکی از بزرگترین بوروکراسی‌های کشورهای مشابه شده است. امروز، اضافه بر بیش از ۱/۵ میلیون تن کارکن "معمولی" دولتی، حیره‌خواران مزد-بگیر رژیم به بیش از ۱/۲ میلیون تن می‌رسند. علاوه بر سه اصطلاح "پایه انقلابی توده‌ای" رژیم (که شامل بیش از ۵۰/۰۰۰ پاسدار و ۳۰۰/۰۰۰ کمیته‌چی و اعضای سایر انجمن‌های جنبی مانند بسیج و انجمن‌های اسلامی می‌شود) بخش اعظمی از خود روحانیت شیعه با کلیه شبکه‌های مساجد و ایادی آنها، کم و بیش حقوق بگیر دولت هستند.

اکنون در ایران اوضاع اقتصادی بی‌معنایی وجود دارد. علیرغم این واقعیت که در آمد نفت به سطوح بالا رسیده (۲۳ میلیارد دلار در سال گذشته) و بسیاری از مصارف به وضوح بی‌مورد و فاسد آراتوس نظامی-پلیسی شاه قطع گردیده، بودجه واقعی عمران و سازندگی به یک پنجم دوران قبل از انقلاب نزول کرده است. در مقابل، بنیادهای "خیریه" ملاحه دو برابر آن مبلغ را خرج بهبود رفاه وضع خویش و ایادی شان می‌کنند.

۳- بازگشت نظم سرمایه‌داری

الف) آنچه در مورد خصوصیت ویژه این انقلاب در قیاس با سایر انقلابات در ایران به چشم می‌خورد، خصلت اجتماعی به وضوح سرمایه‌داری آن بود. پس از انقلاب از عمده‌ترین سهم سرمایه‌یومی خلع بید شد. هنوز بعد از ۵ سال بیش از ۶۰ درصد صنایع سنگین "ملی شده" باقی مانده است. سرکسوب جنبش توده‌ای و تجدید استقرار قدرت دولتی، اما، سریعاً شرایط لازم را برای بازگشت "نظم" سرمایه‌داری بوجود آورده است. نظمی به مراتب خشن‌تر، با استثمار بیشتر، فاسدتر و عقب مانده‌تر از پیش.

قشر نوینی از سودجویان سرمایه‌دار را یگزین اطرافیان شاه شده‌اند. این قشر با حمایت روحانیت (که با این قشر روابط سیاسی - اجتماعی و خانوادگی دارد) و از مجرای دولت، سریعاً ثروت عظیمی انباشت کرده است. این جناح جدید حاکم سرمایه‌دار با چشم‌اندازی به غایت عقب‌گرا و تمایل به احتکار و سوداگری، از بطن تجار بازاریبیرون آمده است. آنچه در سر لوحه کار این بورژوازی "ملی" نوین قرار دارد دسترسی به "سود سریع" است. در یورش به منظور به چنگ آوردن آنچه در دوران شاه به آن انکار شده بود، به هرکاری دست می‌زند. حتی استفاده از اشکال وحشیانه انباشت.

از تنها خصوصیات برجسته سرمایه‌داری اسلامی "نوین"، استثمار فوق‌العاده کارگران و دهقانان فقیر، تورم روزافزون و ایجاد کمبود در نیازهای ابتدائی است. تحت لوای اسلام، بدترین جوانب سرمایه‌داری عقب افتاده ایران به قوانین "مقدس" لایتغیر تبدیل شده‌اند.

قوانین جدید کارپیشنهادهای، دست سرمایه‌داری را در تصمیم‌گیری باز گذاشته است، که مدت زمان کار روزانه را تا جایشیکه کارگران منفر دطبق "قرارداد" با آن توافق کنند، تعیین کند. با توجه به اینکه اکنون بیش از ۴ میلیون بیکار وجود دارد، این عامل به تنهایی به این مفهوم است که سرمایه‌داری تا جایشیکه لازم باشد می‌تواند حداکثر کارافزایی را از کارگران منفر دیکشد. کمیته‌های متشکل از نماینده کار-فرما و نماینده وزارت کار با "نماینده" کارگران (که طبعاً از طرف کارگران آزادانه انتخاب نشده است) تشکیل گردیده، که این کمیته‌ها در است قرارداد مذکور را بنا به درخواست کارفرما بلاشر و غیر قابل اجرا اعلام دارد. هر شکلی از مذاکرات جمعی بین کارگران و کارفرما غیر اسلامی شناخته شده است.

شورای نگهبان قانون اساسی اسلامی، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و یا ارضی را مقدس و نامحدود اعلام کرده است. قوانین اصلاحات ارضی جنجال برانگیز و بی‌خبرکتی که فروش اجباری زمینهای مالکین بزرگ را به دهقانان بی‌زمین مجاز اعلام کرده بود، به دلیل ضدیت با اسلام ملغی اعلام شد. به نقد تخلیه دهقانان از زمینهای بی‌کسپس از انقلاب به اشغال خود در آورده بودند، کم و بیش به اتمام رسیده است.

طرح پیشنهادهای مردم فریبنا نه دیگر مبنی بر ملی کردن تجارت خارجی به قانونی به منظور تسهیل انحصار تجارت خارجی و داخلی برای گروهی از سرمایه‌داران طرفدار رژیم تبدیل شده است. برای عضویت در با ندر سرمایه‌داری حاکم، داشتن کارت بازرگانی و اجازه ورود کالاهای مطمئن‌ترین وسیله است. صرفا سودهای ناشی از تفاوت میان نرخ "رسمی" ارز و قیمت‌های واقعی آن در بازاری می‌تواند یک تاجر لومین را مدلل به یک سرمایه‌دار بزرگ کند.

رژیم اسلامی خمینی صرفنظر از هرگونه لجاجتی که علیه هر گروه خاص سرمایه‌داری ممکن است داشته باشد، بطور روزمره به اثبات می‌رساند که در خدمت مالکیت خصوصی و حکومت طبقاتی بر پایه استثمار اکثریت توسط تعداد ناگشت شماری از سودجویان ارتجاعی است. هیچ نباشد، امروز تمرکز مالکیت و نرخ استثمار ربه مراتب بالاتر است از آنچه در گذشته

شعارهای توخالی، در چارچوب دفاع از منافع ارتجاع بوده است. رژیم اسلامی علنا پیشنها دجبهه واحد ضد کمونیستی را با ترکیه و پاکستان مطرح کرده است، و به نقدی آن دیکتاتوری های نظامی در سرکوب جنبش های کرد و بلوچ هم کاری کرده است. برای تشویق آن دو کشور، که از مهمترین متفقین آمریکا هستند، به احیاء پیمان زمان شاه که بین سه کشور برقرار بود، معاملات تجاری پرسودی با آنها انجام داده است. سیاست "نه شرقی، نه غربی" در خاور میانه، علیرغم جوانب متضاد آن، به معنای همگرایی سیاست های ایران با منافع برخی از قدرت های امپریالیستی است. در اوپک، ایران در توافقی کامل با انگلیس است. در درون جنبش غیر متعهدها همراه با بلوک ضد کمونیست هاست. معزها، برخی از جناح های خرده بورژوا. ناسیونالیست رژیم، همزمان با ابراز تنفر عمیق به کمونیسم و شوروی، خواهان عدم دخالت آمریکا در منطقه و رد کلیه "ارزش های غربی" از جمله دموکراسی، شده اند. و این سیاست منجر به تهییج و تبلیغ علیه "شیطان بزرگ" و متفقین آن در خاور میانه شده و بر برخی از فعالیت های ضد آمریکائی و ضد عربستان سعودی و شیخ نشینان خلیج، مخصوص در لبنان، تا شيرگزارده است. البته همانطور که مین گذاری دریای سرخ توسط خمینی محکوم شد، سیاست های فوق نیز علنا محکوم شده اند.

آخرین ادعای رژیم خمینی تحت لوای عمل ضد امپریالیستی، "جنگ مقدس" علیه رژیم عراق است. رژیمی که به عنوان عامل امپریالیزم آمریکا و آلت دست صهیونیسم معرفی شده است. در هر حال، این جنگ به بهترین نحوی در خدمت منافع آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است. هر دو کشور به طور مستقیم با غیر مستقیم سلاح، مهمات و وسایل یدکی در اختیار ایران قرار می دهند. حضور نظامی امپریالیزم آمریکا در منطقه مستقیما در رابطه با این جنگ است. به شکرانه برکت رژیم خمینی، آمریکا چهار ریا یکه نظامی در منطقه ساخته و از طریق مانورهای نظامی مشترک، آشکارا با شیخ نشین های خلیج همکاری می کند. اسرائیل که پس از سرنگونی رژیم شاه به تنها متحد استراتژیک امپریالیزم آمریکا درآمد، در نتیجه جنگ تقویت شده است.

تشبیه دولت بورژوازی در ایران و تقویت سیاسی رژیم بعثی عراق هر دو از نتایج جنگ اند. ضمن ویرانی منابع اقتصادی هر دو کشور و به هلاکت رسیدن مردم که منجر به تضعیف آنها شده است، امپریالیزم مشغول بهره برداری خود است. امپریالیزم هر دو رژیم را تا حدی که هیچ یک برتری تعیین کننده ای بدست نیاورند به مقدار کافی حمایت می کند و ادامه جنگ را تضمین می کند. چهار سال جنگ تناسب نیروها را به طور قاطعی به نفع امپریالیزم آمریکا تغییر داده است. رژیم ایران در حال حاضر وسیله عمده ای برای فراهم آمدن این شرایط است.

بدیهی است که منافع خمینی در ادامه این جنگ است: نظامی کردن زندگی اجتماعی، توجیه سرکوب تمام خواسته های به حق توده ها، تحکیم تاریک اندیش ترین جناح های رژیم و مهمتر از همه با زگشت به شرایط مناسب برای تبدیل شدن به یک رژیم سرمایه داری وابسته، تحت پوشش دریافت کمک از هر منبع ممکن.

ب) شعارها و چارچوب های ضد امپریالیستی رژیم ایران به میزان قابل توجهی جلب نظر کرده است. واقعیت این است که امروز وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی رژیم به امپریالیزم اگر عمیق تر از قبل نباشد، کمتر از آن نیست. حکام اسلامی نشان داده اند که برای حفظ قدرت حاضرند به پست ترین کارهای لازم گردن نهند و بالاترین بها را بپردازند.

از کلیه معاهدات سری ظالمانه و استثماری که رژیم پهلوی با قدرت های مختلف امپریالیستی با مزارساند، فقط یکی از منفورترین و شناخته شده ترین آنها که مردم از آن اطلاع داشتند توسط رژیم ملنی اعلام شد. حتی محتوای واقعی این معاهده نیز انتشار نیافته است. همزمان با الحاق معاهده فوق، به منظور ترنجان دادن امپریالیزم آمریکا، معاهده کاملاً متفاوتی یعنی پیمان ۱۹۲۱ با شوروی را نیز لغو کردند.

رژیم اسلامی برای سرمایه های خارجی که با لاجبای ملی کرده بود، غرامت های سنگین و سخاوتمندانه ای پرداخت، در حالیکه اکثریت این شرکت ها چندین برابر ارضی خود را به بانک های ایران مقروض بودند. رژیم همچنان "وامها" می که شاه با لاجبای به دوستان آمریکایی خود داده بود بکل ندیده گرفت که رقمی به تنهایی بالغ بر ۹ میلیارد دلار می شد. ادعای ۲۰ میلیارد دلاری معامله سلاح نظامی با آمریکا که مبلغ آن به نقد توسط شاه پرداخت شده بود را بطور جدی دنبال نکرد. رژیم اسلامی در مقابل ادعای گزاف بسیاری از شرکت های آمریکائی سر تسلیم فروود آورد، منجمله با نک چیس من-هتن که ۳ میلیارد دلار به ایران مقروض است. تخمین زده شده است که خمینی "ضد امپریالیست" فقط بخاطر اشغال سفارت آمریکا مبلغ ۹ میلیارد دلار پرداخت کرده است.

ارزش واردات ایران از کشورهای اصلی امپریالیستی که اکنون بیش از ۹۰ درصد کل ارزش واردات را تشکیل می دهد، به بالاترین سطح زمان شاه بازگشته است، و بزرگترین بخش آن به جای اینکه صرف خرید ماشین آلات شود، خرج مواد اولیه و مواد غذایی شده است. سرمایه گذاری مشترک با امپریالیزم با ردیگر شکوفا شده است. تقریباً بدون استثناء حق تولید تمام کالاهای مصرفی تولید شده در ایران تحت پروانه انحصار است. بین المللی به همان شکل زمان شاه پرداخت می شود. تنها فرقی که کرده است، نام کالاهای تغییر یافته اند. امکانات موجود برای ساختن سودهای سرشار و فوری، رضایت آشکار بسیار از سرمایه داران خارجی را جلب کرده است. تنها دلیل سطح نازل درگیری مستقیم کشورهای امپریالیستی، عدم ثبات اوضاع کشور بخصوص جنگ است.

وابستگی رژیم خمینی به امپریالیزم برای تهیه سلاح، اکنون واقعیتی است شناخته شده. علاوه بر عرضه کنندگان عادی آمریکایی و اروپای غربی، امروزه می توان نام اسرائیل، آفریقای جنوبی و کره جنوبی را به لیست اضافه کرد. اکنون دیگر روشن است که حتی در دوره "بحران گروگان گیری" ورود سلاح آمریکائی و وسایل یدکی هرگز قطع نشد.

ج) سیاست خارجی رژیم ایران بهترین معیار تشخیص متحدین بین المللی آن است. هر اقدام مشخص رژیم، علیرغم

بخش دوم: درس های انقلاب

واقعیت های اوضاع کنونی در ایران نمایانگر از یک سو فروکش جنبش انقلابی توده ای و عدم توانائی آن در مقابله با ضدانقلاب است، ضدانقلابی که قدرت را کاملاً به دست گرفته و بر یک دولت بورژوازی با زسازی شده و اختناق آمیز تر از قبیل مستکی شده است، و از طرف دیگر پیدایش رژیم جدیدی که به سرعت کلیه شرایط لازم را برای استقرار مجدد نظامی فاسد و استعمارگرانه تروادغام شده در سیستم جهانی امپریالیستی بوجود می آورد.

چگونه انقلاب ایران به چنین سرنوشتی گرفتار آمد؟

۱- پیروزی ضدانقلاب

الف) در واقع، ضدانقلاب مستقر، از بطن خود انقلاب بیرون آمده است. همان نیروهای که مدعی رهبری سرنوشتی رژیم شاه در قیام بهمن ماه بودند، اکنون کنترل دولت اختناق آمیز را به عهده گرفته و مرپیش بردار هدف ضدانقلابی بورژوازی ایران و امپریالیست جهانی را به دست گرفته اند. در این نکته هیچ با همی نیاید باشد. نیروهای درونی دیکتاتوری سابق، امپریالیست ها و جناح های بورژوازی خلق ید شده تنها غیر مستقیم و از طریق رهبری خمینی توانستند در سیر حوادث دخالت و اعمال نفوذ کنند. خمینی خود، در تمام این دوره رهبر ضدانقلاب بوده و هست.

در نتیجه، اتخاذ موضع مبنی بر حمایت نیروهای انقلابی از رژیم اسلامی به علت تنفر امپریالیست از آن، مرتکب شدن به اشتباه عمیقی است. منطق چنین موضعی مسلماً به مفهوم تسلیم شدن در مقابل ضدانقلاب واقعاً حی و حاضر و فعال می باشد.

با موضعی مبنی بر اینکه چون رژیم از بطن انقلاب بیرون آمده و هنوز توسط امپریالیست بورژوازی سلطنت طلب سرنگون نشده، پس انقلاب کماکان ادامه دارد، ولوبه گونه ای معوج، خود به معنای عدم قضاوت صحیح ز پیشرفت واقعی بی وقفه ضدانقلاب خمینی است.

ضدانقلاب پیروز شده است و از رهبری انقلاب بیرون آمده است.

اکنون دیگر کما ملا روشن و مستند است که قبل از قیام بهمن ماه بخش های مهمی از ارتش، پلیس مخفی و بوروکراسی دولتی به خمینی پیوستند. امپریالیست آمریکا نیز دخالت مستقیمی در برقراری مذاکره بین فرماندهان ارتش و رهبری خمینی انجام داد. نیازی به گفتن ندارد که بسیاری از سرما به داران بزرگ مبالغ هنگفتی به خمینی برای سازماندهی و اعمال "رهبری" اش اعطاء کردند.

با در نظر گرفتن وسعت و رادیکالیسم جنبش توده ای، ضدانقلاب بورژوازی تنها از راه "پیوستن" به انقلاب قادر به شکست آن بود. آنهم صرفاً از طریق حمایت جناحی از مخالفین شاه که تا درجه ای بر توده ها کنترل داشت، عملی بود. این امر یکی از مهمترین (اگر نه خودمهمترین) عوامل در قرار دادن خمینی در صدر جنبش توده ای بود.

دلایل اینکه چرا روحانیت شیعه، بخصوص جناح خمینی، برای انجام این تکالیف مناسب بود، می باید واضح باشد. روحانیت همواره نهاد مهمی از دولت بوده که برای دفاع از جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی به خوبی تعلیم دیده است. بعلاوه، سلسله مراتب شیعه پایه ایدئولوژیک عمده دولت بوده اند. خود خمینی از جناحی بیرون آمده که قبلاً وفاداری خود را از طریق کمک به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به هیات حاکم اشیات کرده بود. اما از آنجا شیکه یک رکن ساختاری این دولت مورد حمایتش نبود، کمتر مورد تنفر توده ای قرار گرفت. بخصوص اینکه تکامل سرمایه داری در دوره پس از انقلاب سفید، روحانیت را در موقعیتی فرعی قرار داده بود. در واقع به همین علت، جناح رشدیابنده ای در درون سلسله مراتب شیعه، مجبور به اتخاذ موضع علیه رژیم شاه شد. و از این مخالفت توانست به مثابه گذرنامه ای برای ورود به جنبش توده ای استفاده کند.

در زمان شاه، برخلاف ضعف اپوزیسیون سیاسی بورژوازی که امکان فعالیت نداشت، روحانیت توسط شبکه سراسری ملاها و مساجد از ابزار حزب گونه ای لازم برای "سازماندهی" و جهت دهی جنبش توده ای خود انگیخته، برخوردار بود. در عین حال آنها قادر بودند که شکلی از ایدئولوژی پوپولیستی مبهمی لازم برای کند کردن خواست های رادیکال توده ها و متحد ساختن آنها حول یک برنامه مستور بورژوازی، ارائه دهند. فراخوان روحانیت به "عدالت اسلامی"، "سرمایه داری اسلامی"، "ارتش اسلامی" و "دولت اسلامی"، با توجه به نقش تعیین کننده خرده بورژوازی شهری و مهاجرین روستائی در مراحل اولیه جنبش توده ای، توانست بلافاصله پایه توده ای کسب کند.

حتی امروز، انکار این واقعیت که حرکت ضدانقلابی خمینی با کوشش وی برای قرارداد خود در رهبری انقلاب در هم ادغام شده اند، با حقایقی که میلیونها ایرانی خود بسندان واقفند مغایرت دارد. در عین حال انکار این واقعیت نیز که خمینی از همان ابتدا در جهت استقرار رهبریش از حمایت طبقات حاکم و حاکمان امپریالیستشان برخوردار بود، به معنی عدم فهم مسیروصلی وقایع انقلاب ایران است.

ب) بنا بر این، خصلت بنیادی کردن انقلاب ایران به مثابه "یک انقلاب ضد امپریالیستی مردمی به رهبری نیروهای بورژوازی - ناسیونالیست" یک افسانه گرایی محض است. این تحلیل نقش ویژه ضدانقلابی بورژوازی و ابزار سیاسی آن را در انقلاب کما ملا نادیده می گیرد.

بحران سیاسی و اقتصادی سالهای ۵۷-۱۳۵۵ که شرایط را برای اعتراضات توده ای آماده کرد، از عوامل مختلف و متضادی تشکیل شده بود. همزمان با جنبش توده ای اعتراضی علیه دیکتاتوری وابسته سرمایه داری شاه، شکاف های مهمی در درون بورژوازی نیز در حال شکل گیری بود. هم بین بخش های طرفدار شاه و هم بین بخش های مخالف شاه. این اپوزیسیون های بورژوازی علیه حکومت شاه، با رشد و تعمیق بحران انقلابی تغییر شکل دادند.

اولاً، جنبشی برای اصلاح دولت شاه توسط بخش فوقانی بورژوازی "مدرن گرا"، که خواهان تحدید قدرت مطلقه خانواده سلطنتی و تادرجه ای عقلانی کردن دولت سرمایه داری

بود، شکل گرفت. ملزومات تکامل بیشتر سرمایه داری خود چنین اصلاحاتی را می طلبد. قبل از بحران انقلابی، این جناح به نقد درون تنها حزب آن زمان (رستاخیز) شکل گرفته بود و از حمایت بخش قابل توجهی از تکنوکرات ها و بوروکرات های داخل ایران و گروه های پرنفوذی در دستگاه حاکم آمریکا برخوردار بود.

با تعمیق بحران، این جناح در مخالفتش با شاه سرو صدای بیشتری به راه انداخت و از تهدید جنبش توده ای به مثابه اهرمی برای معالمتش با شاه استفاده کرد. عزل هویدا و تشکیل کابینه آموزگار امتیازی به این جناح بود. تکامل جنبش توده ای، بهر حال، سایر اپوزیسیون بورژوازی را به صحنه کشا.

از نقطه نظر این جناح، برای بدست گرفتن عنان اختیار می بایستی پشت سیاستمداران بورژوازی که کمتر ارتباطی با دیکتاتور شاه داشتند، مخفی شد. برای جلب حمایت جنبش توده ای به هیچ راه دیگری نمی توانست متوسل شود. ظهور مجدد لائسه ای بنام جبهه ملی و گروه های جدیدالتاسیس لیبرال بورژوازی (نظیر نهضت رادیکال) در ارتباط با این روند بود.

اپوزیسیون دیگری علیه شاه نیز در درون بخش های سنتی تر بورژوازی (تجاریز) با زاروسرما یه داران کوچک و متوسط بخش های سنتی (صنایع) شکل گرفته بود. انقلاب سفید و شکل خاص رشد سرمایه داری پس از آن، این اقشار را نیز شروتمند کرده بود. معهد آن ها کم و بیش از مجراهای عمده انباشت سرمایه تحت حمایت دولت به دور بودند (موقعیت انحصاری در درون نظام تولید کالاهای مصرفی با پروانه خارجی) و در نتیجه در طبقه حاکم شرکت مستقیم نداشتند.

بحران ساختاری سرمایه داری ایران در اواسط دهه ۱۳۵۰، دامنه حملات دولت شاه را بر لایه هایی که هنوز بخشی از بازار داخلی را در دست داشتند، تشدید کرد. برای فراهم کردن شرایطی به منظور حل بحران اشاع تولیدات، این اقشار می بایستی تضعیف می شدند. تولید کالاهای مصرفی و صنعتی کردن یا تکنولوژی وابسته، معنایی به جز تمرکز شدید در جهت کنترل بوروکراتیک بازار داخلی توسط دولت نداشت. برای این اقشار مخالفت با حکومت شاه، مبارزه، مرگ و زندگی بود. آنها تحت هیچ عنوانی به اصلاحات پیشنهادی سایر جناحان در نمی دادند. آنها خواهان تغییرات رادیکال - تری در ساختارهای قدرتی بودند. در حالی که جناح های اصلاح طلب با هرگونه تغییر بنیادی که منجر به تضعیف قدرت طبقه حاکم در کل می شد به شدت مخالف بودند، منافع جناح های دیگر با کناره دادن رژیم شاه تقویت می شد.

با رشد جنبش توده ای، روشن شد که جناح بازار از جناح دیگری جسته است. از طریق مجراهای سنتی اقتصاد بازار، این جناح توانست حمایت فعال خرده بورژوازی شهری و توده های تهیدست وابسته به آن را به خود جلب کند. اضافه بر آن پیوند های متعدد این جناح با سلسله مراتب قدرتمند شیعه مستحکم بود. کما اینکه از دوره انقلاب سفید به بعد روابط بین بورژوازی سنتی و روحانیت شیعه نزدیک تر و نزدیک تر شده بود.

شکست ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درس مهمی به بخشی از بورژوازی داد. اینکه بدون ایدئولوژی اسلامی وبدون پشتیبانی ملاحا

هرگز قادر به کسب حمایت کافی توده ای برای ساختن بدیلسی در مقابل شاه و جبهه نخواهد بود. نهضت آزادی بازرگان و طایفه لسانی نماینده این گرایش بود. حال به این "حزب" فرصتی داده شد که به نجات بورژوازی در اوج بحران آن، بپردازد.

تشکیل کابینه شریف اما می توسط شاه، حرکتی بود برای ادغام این گرایش در هرگونه برنامه ای برای سازش. اما "حکومت آشتی ملی" نه می توانست دوگرایش بورژوازی را راضی نگهدارد و نه جنبش توده ای را خاموش سازد. جنبشی که در نتیجه گسترش تدریجی اعتماد عمومی قدرت جدیدی کسب می کرد. خمینی نیز از آنجا نیکه مصرانه خواستار سرنگونی شاه بود و محبوبیت کسب کرد. ضمن اینکه در عین حال در این دوره در تدارک رسیدن به توافق با رژیم شاه بود. دقیقاً در همین دوره بود که کمک عنا صر رژیم شاه، "رهبری" خمینی در جنبش توده ای در حال تثبیت شدن بود. حتی تا چند ماه قبل از قیام بهمن ماه علائمی مبنی بر یک سازش از لایحه هده می شد. آنچه توافقات را متوقف کرد گسترش اعتماد عمومی بود.

بنا بر این، انزوای بیشتر رژیم شاه، ناامیدی در ارتش و پلیس و اعتماد عمومی بسیار کم را که منجر به رادیکالیزه شدن توده ها و فلج شدن کامل جامعه بورژوازی شد، شرایط را برای گشایش دوره بیثباتی مهربان بهمن هموار کرد.

ج امیرالیزم آمریکا و بورژوازی حامی شاه اکنون ناچار شدند که در مسیری گام بردارند که امتیازات بیشتری به جنبش توده ای دهند. برکناری شاه از صحنه و استقرار حکومت بختیار، در زمان خود و به خودی خود، یک امتیاز رادیکال توسط دیکتاتور بود. امید بر این بود که از طریق اعطاء این امتیاز، جناح اصلاح طلب که تا آن زمان به نقد قابل قبول ترجمه داده می شد، تقویت شده و در نتیجه جناح رادیکال را مجبور به سازش کند.

به هر حال، دیگر برای چنین سازشی بسیار دیر شده بود. جنبش توده ای از اعتماد به نفس بیشتری نسبت به قدرت خود برخوردار بود و جو غالب حاکی از آن بود که با چیزی کمتر از سرنگونی شاه توافقی حاصل نمی شود. ضمن اینکه هر سیاستمداری که کوشش در رسیدن به نوعی سازش با شاه می کرد، فوراً تمام حمایت توده ای را از دست می داد. حتی جبهه ملی نیز وادار به تکفیر بختیار شد. این واقعیت به اصطلاح "سازش ناپذیری" موضع خمینی را توضیح می دهد. خمینی با محکوم کردن بختیار (که در عین حال نمایندگانش در ایران مشغول مذاکرات مخفی با وی بودند) و حمایت از جنبش توده ای - موضعیت خود را در مقابل دو جناح اپوزیسیون بورژوازی تقویت کرد. خمینی شخصیت های محبوب این جناح ها را وادار به قبول "رهبری" خود می کرد و آنها را از هرگونه سازشی بدون دخالت خود منع می کرد.

حال محافل نظامی و امپریالیستی تمایل به اعطاء امتیازات بیشتری نشان دادند. ناآرامی رشد یافته ای در ارتش بوجود آمد. حاکمان دوآتشه شاه برای یک کودتا علیه بختیار تدارک می دیدند. چنین کودتایی احتمالی، ارتش و همراه با آن آخرین امید بورژوازی در حفظ حاکمیت طبقاتی را کاملاً به فنا می داد. به تدریج روشن می شد که با خمینی می بایستی سازش کرد. دقیقاً همین نیز رخ داد. در تهران

مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازرگان از یکسو و سران ارتش و پلیس مخفی از سوی دیگر در جریان بود. دا ورمطلق نیسز نما ینده آمریکا ژنرال هویز بود. او وظیفه اش این بود که تضمین کند که ارتش تعهدات خود را اجرا می کند. بخش های عمده طبقه حاکم به توصیه کارتر و سایر حوادث و ادا شدند که با ابوزیسیون در قدرت سهیم شوند. یک انتقال آرام از باالا که به حکومت بازرگان منجر شود، چیزی بود که بدان امید بسته بودند.

بازرگان به منا به تبدیل مورد قبول همگانی ظاهر شد. زیرا که وی قادر به تشکیل ائتلافی از هر دو جناح اصلی بورژوازی بود. در عین حال ارتباط نزدیکی با خمینی داشت که رهبری - اش قوی تر از قبیل شده بود. از سوی دیگر خمینی نیز وادار به قبول چنین معامله ای شد، زیرا که بهترین پوشی بود برای نقشه های روحانیت برای تسخیر قدرت. در آن دوره روحانیت نمی توانست علنا مدعی قدرت سیاسی شود. خمینی برای نترساندن بورژوازی و بازنگهداشتن دست خود در جنبش توده ای، دائما همه را مطمئن می ساخت که پس از رفتن شاه، او نیز به قم رفته و "وظایف مذهبی" خود را انجام داده خواهد داد. در نتیجه خمینی اجازه ورود از تبعید به ایران را گرفت و حکومت موقت منتخب وی آماده جایگزین کردن حکومت بختیار شد.

اما خود قیام بهمن ماه بخشی از معامله نبود. برخی از حامیان سرسخت شاه در میان ارتش مخالف سازش پیشنهاد شده از طرف آمریکا بودند. آنها می خواستند که مسیر حوادث را توسط یک کودتای نظامی تغییر دهند. این منجر به یک واکنش فوری توده ای و بالاخره قیام شد. این حرکت در ابتدا با مخالفت خمینی نیز روبرو شد. اما خمینی و حامیانش به قیام پیوستند، زیرا که در غیر این صورت تمام کنترل بر جنبش توده ای را از دست می دادند. و آن به مفهوم از دست دادن هر گونه میدی برای حفظ دستگاه قدرت دولتی بود. تنها طریق به انحراف کشاندن قیام، "هدایت" آن بود. سران ارتش و بوروکراسی به منظور نجات یافتن از جنگال توده های قیام کرده، آماده گی خود را در حمایت از خمینی و شورای انقلاب اسلامی وی اعلام کردند. در این زمان بود که آنچه که خود را حکومت موقت می نامید، جایگزین حکومت بختیار شد.

حکومت از بالای سر توده ها به برکت وجود خمینی تشکیل شد. بدین ترتیب واضح است که آنچه به عنوان "رهبری انقلاب ایران" ظاهر شد، از ابتدا نقش ابزار فدا انقلاب سیاسی بورژوازی را ایفا می کرد. این حکومت از بالا به منظور عقب راندن دستاوردهای توده ها و حفظ هر چه بیشتر دستگاه قدرت دولتی بورژوازی، با در نظر گرفتن تناسب نیروهای اجتماعی موجود، بر توده ها تحمیل شد. طبقه حاکم هنوز در موقعیتی نبود که بتواند به سرکوب بیشتر متوسل شود.

د) خمینی نیز کلیه این خدمات را در راه خدا انجام نمی داد. او صرفا سرگرم تدارک برای تسخیر تمام قدرت در موقعیت مناسب تر نبود. از دوره مصدق تا به امروز خمینی - نما ینده آن جناحی از روحانیت بوده که همواره خواهان استقرار نقش مستقیم تر سلسله مراتب شیعه در قدرت بوده است. یکبار این جناح، با همکاری رئیس پلیس مخفی وقت، تیمور بختیار (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) کوشی ناموفق برای تسخیر قدرت کرد.

این بار دیگر چنین فرصت تاریخی ای را به هیچ عنوان نمی توانست از دست بدهد. بخصوص که طبقه بورژوازی بسیار ضعیف بوده و در موقعیتی نبود که کوچکترین مقاومتی از خود نشان دهد. در نتیجه، با تائید ارباب امپریالیستی خود، بورژوازی در این ایام سخت برای نجات نظام با شریک کردن روحانیت در قدرت تلاش بود و دست کمک به سوی آنها دراز کرد. وقایع دوره پس از قیام تنها زمانی قابل فهم است که طرح های روحانیت برای به قدرت رسیدن مورد بررسی قرار گیرد.

در ابتدا روحانیت ابزار لازم را جهت اعمال قدرت در دست نداشت. جناح خمینی حتی در درون سلسله مراتب شیعه هرمونی نداشت. تعداد زیادی از سران روحانیت با شرکت در سیاست مخالف بودند. از سوی دیگر روحانیت نمی توانست متکی بر نهادهای موجود دولتی باشد، زیرا که آنها برای حاکمیت روحانیت به هیچ وجه مناسب نبودند. به هر حال، همگی مخالف حکومت روحانیون بودند. حتی نخست وزیر منتخب که "اسلامی" ترین سیاستمدار بورژوازی بود، در مقابل کوشش ملاها برای تسلط بر مناصب دولتی ایستادگی می کرد. بنابراین این دوره ای از تدارک لازم بود.

با حمایت مستقیم خمینی، حزب جمهوری اسلامی، توسط جناح وی به مثابه یک حزب سیاسی تشکیل شد. در ابتدا، این حزب به عنوان یکی از احزاب جدیدالتاسیس اعلام موجودیت کرد. اما، پس از مدتی به سایر احزاب حمله کرد و اکنون جایگزین سیستم تک حزبی رستاخیز شاه شده است. حزب از طریق شبکه های ملاهای طرفدار خمینی کلیه کمیته های محله ها و واحدهای پاسداران را سازمان داد. ظاهرا قرار بود که آنها برای حفظ نظم و قانون و مقابله با فساد انقلاب سلطنت طلب به حکومت یاری رسانند. دادگاههای انقلاب اسلامی نیز برای به سران بردن ایادی شاه تاسیس گردید. این دادگاهها فوراً چند تن از منفورترین عناصر رژیم سابق را اعدام کردند تا از این طریق جان اکثریت آنها را در مقابل خشم مردم نجات دهد. کمیته های امام، سپاه پاسداران و دادگاههای انقلاب به سرعت جایگزین ابزار سرکوب شاه گشتند.

در ابتدا این اقدامات در مجموع مورد حمایت بورژوازی نیز بود. زیرا در یافتن بود که صرفا از طریق این اقدامات است که انقلاب را می توان از حرکت باز داشت و "دوره باساززی" را آغاز کرد. "نهادهای انقلابی" جدیدالتاسیس کاملاً در خدمت حکومت بازرگان بودند و مرتب وفاداری خود را به آن حکومت اعلام می کردند. بعدها همین نهادها تبدیل به ابزاری در دست روحانیت، برای برکناری سیاستمداران بورژوازی از مصدر قدرت و ابزاری برای تسلط مستقیم روحانیت بر دستگاه قدرت دولتی شد.

در عین حال خمینی رفتارندوم زودرسی را در مورد ماهیت رژیم که جایگزین رژیم شاه می شد، تحت عنوان "سلطنت یاسا جمهوری اسلامی؟"، تحمیل کرد. سیاستمداران بورژوازی گرچه غرولندهایی کردند، اما مجبور به قبول این روش غیردمو - کراتیک برای تعیین سرنوشت دولت شدند. زیرا که در غیر این صورت با یابدیدیل دیگری یعنی تشکیل مجلس موسسان وعده داده شده، عملی می شد. تشکیل چنین مجلسی در آن دوره انقلابی البته، حاکمیت بورژوازی را به مخاطره می انداخت. پس از

رفران دوم، ادعا شد که از آنجائی که ۹۸ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای داده‌اند، می‌بایستی یک مجلس "خبرگان" مبنی بر قوانین اسلامی جای یک مجلس موسسان را بگیرد. یک مجلس کوچک متشکل از البته اکثریتی از سیاستمداران و ملامهای طرفدار خمینی. این مجلس به ناگهان قانون اساسی ای نیز مبنی بر واگذاری قدرت دیکتاتوری به شخص خمینی به عنوان صدرخبرگان تصویب کرد. البته در مورد ماده ۵ ولایت فقیه، سیاستمداران بورژوا مقامت کردند، اما، روحانیت با توسل های عوام فریبانه بر احساسات ضد امپریالیستی توده‌ها و بسیج کنترل شده، توده‌ها بر سر مساله اشغال سفارت آمریکا و بسا توسل به کیش شخصیت خمینی، کلیه مقامت‌ها را خنثی کرد.

بنا بر این، جناح روحانیت طرفدار خمینی با همکاری گروه‌های مختلف بورژوازی در تلاش‌های مشترک طبقه حاکم برای جلوگیری از نابودی کامل دولت بورژوازی شرکت داشت و انقلاب ایران را منحرف و سرکوب کرد. در عین حال مرتب خود را تقویت می‌کرد و سایر جناح‌های بورژوازی را تحت نفوذ حاکمیت خود در می‌آورد. از موقعیت مساعد خود در درون جنبش توده‌ای برای اجرای هر آنچه مفید و مناسب جناح بود سود جست و قوانین دولت بورژوازی را دور می‌زد و نادیده می‌گرفت. اما در عین حال دستگه جدید سرکوب را سازمان می‌داد و با تغییر تناسب قوا به نفع خود و تضعیف سایر جناح‌ها، این دستگه را به تدریج در دولت ادغام کرد.

۲- شکست جنبش توده‌ای

الف) علیرغم ضد انقلاب اسلامی خمینی، پس از سرنگونی رژیم شاه، جنبش توده‌ای انقلابی توسعه و گسترش یافت. افسانه دیگری در مورد انقلاب ایران این است که خمینی از نفوذ کما ملی در میان توده‌ها برخوردار بود. این واقعیت که خمینی، حتی بلافاصله پس از قیام که در او محبوبیت بود، هرگز رضایت به برگزاری انتخابات آزاد نداد. نمایانگر این است که خود و نیز این افسانه را با ورنداشت. بدون تردید و اریا به توده‌ای برخوردار بود و طرفداران وی نیز از همه بهتر سازمان یافته و فعال ترین بخش در میان توده‌ها بودند. اما این واقعیت به هیچ وجه به این مفهوم نبود که وی بر کل جنبش توده‌ای نفوذ داشت.

اکثریت عظمی از توده‌های انقلابی می‌دانستند که چرا مخالف شاه بوده و چه چیزی نیازهای آنها را ارضاء می‌کند. خود تجربه انقلاب درس‌هایی در مورد قدرتش و لزوم خود سازماندهی به آنها آموخته بود. حتی زمانی که در مقابل رهبری خمینی خم می‌شدند، که حتی قبل از قیام توسط زوریه آنها تحمیل شده بود، طرح‌های مبارزاتی خود را داشتند. همچنین کمال خوش باوری است اگر پذیرفته شود که جنبش توده‌ای بطوریکه با آگاهی گنج، توهم به خمینی داشته است.

علیرغم خمینی، کارگران شوراها را تشکیل دادند و سرما به‌داران و مدیران، منجمله منتخبین حکومت امام را بیرون ریختند. دهقانان زمین‌ها را اشغال کردند، علیرغم اینکه از آنها خواسته شد تا اجازت شورای انقلاب صبر کنند اقلیت‌های ملی، علیرغم سرکوب توسط رژیم جدید، خود را

سازمان دادند. زنان در مخالفت مستقیم با شخص خمینی، برای تساوی حقوق تظاهرات کردند. دانشجویان اموراداری کل موسسات آموزشی را در دست گرفتند، علیرغم توسل "رهبران" مبنی بر بازگشت به کلاس‌های درس. با وجود فراخوان خمینی، توده‌ها سلاح خود را تحویل ندادند. سربازها در مقابل کوشش رژیم جدید مبنی بر انحلال شورای آنها، مقاومت کرده و آغاز به پاکسازی سران ارتش سابق کردند.

تنها چند هفته پس از قیام تظاهرات توده‌ای در مخالفت با حکومت منتخب خمینی در بسیاری از شهرها سازمان یافت. در نخستین تظاهرات اول ماه مه در تهران که از جانب چپ سازمان داده شده بود، بیش از ۳۰۰۰ نفر شرکت کردند. در طی چند ماه اول پس از قیام، سازمان فدائیان و مجاهدین که از نظر توده‌ها در چپ رهبری خمینی قرار داشتند، جمعا پایه توده‌ای اگر نه بیشتر حداقل به همان اندازه پایه توده‌ای خمینی کسب کردند. حتی گروه‌های لیبرال بورژوا، در ابتدا، از پایه قابل توجهی برخوردار بودند. حمایت توده‌ای از خمینی شدیداً کاهش شد. به غیر از اولین انتخابات ریاست جمهوری، در هیچ یک از انتخابات سازمان یافته توسط رژیم، بیش از ۴۰ درصد رای دهندگان شرکت نکردند. تا استان ۱۳۵۸ خمینی تمام حمایت خود را در میان ملیت‌های تحت ستم از دست داده بود (یعنی اکثریت جمعیت). همچنین در مناطق پر جمعیت شمالی و در تمام مراکز مهم صنعتی مانند تهران و هوا از حمایت مردمی از خمینی به حداقل رسیده بود. رژیم جدید به دشواری بر ۱۰ تا ۱۵ درصد دانشجویان می‌توانست حساب کند. در میان رده‌های پایین ارتش نیز وضع از همین قرار بود. شش ماه قبل از برکناری بنی صدر، بیش از ۲ میلیون تن در تهران علیه نیروهای طرفدار خمینی تظاهرات کردند. در صورتیکه در همان زمان، بهشتی صرفاً ۱۵۰۰۰۰ نفر در حمایت از رژیم بسیج کرد - جمعی که در رقابت با تظاهرات مخالفین ترتیب داده شده بود. در دوران نخستین انتخابات مجلس، در اوج عوام فریبی ضد امپریالیستی خمینی و علیرغم تقلب در انتخابات، نیروهای مشترک چپ و مجاهدین بیش از ۳/۵ میلیون رای آوردند. توده‌ها به خمینی توهم داشتند، اما نه برای مدت طولانی و هیچگاه توهم به خمینی در مورد اکثریت لایه‌های مبارز مردم صادق نبود. کارگران، دهقانان فقیر، اقلیت‌های ملی، زنان، سربازان و دانشجویان توهم‌چندانی نداشتند.

ب) ضعف جنبش توده‌ای انقلابی استوار بر عا مل دیگری بود. اینکه جنبش توده‌ای به علت تحمیل رهبری خمینی فوراً منسحب شد. آنچه وجود داشت قیام انقلابی مردمی، همراه با ضد انقلاب به رهبری خمینی بود. ضد انقلاب خمینی که کاملاً متشکل بود و از حمایت دستگه قدرت دولتی نیز برخوردار بود، نه تنها علیه رژیم سابق بسیج می‌کرد بلکه در عین حال علیه انقلاب نیز اقدام می‌کرد. به خصوص در مراحل تعیین کننده اولیه که حدود مرز بین انقلاب و ضد انقلاب در نظر توده‌های انقلابی چندان روشن نبود، توده‌ها در مقابل آنچه که تصور می‌کردند بخشی از خود آنهاست نمی‌توانستند مقامت کنند. از رزیا بسی مشا به توسط اکثریت نیروهای چپ مساله را پیچیده تر کرد.

وقتی که جناح خمینی شعارهای خود را بر تظاهرات توده‌ای ضد شاه تحمیل کرد، چپ اعتراضی نکرد. زمانی که خمینی حکومت موقت انقلابی خود را منصوب کرد، فدائیان، مجاهدین

حزب توده و بسیاری از گروه‌ها حمایت خود را از آن اعلام کردند. موقعی که دادگاه‌های انقلاب اسلامی جدیداً تاسیس احکام اعدام‌های اعضای رژیم سابق را طی محاکمات سری صادر می‌کرد، چپ‌ها این اقدام خوش‌آمدگفت. زمانی که رژیم حمله علیه حقوق زنان را تحت‌الوای "مرگ برفواخش غرب زده" سازمان می‌داد، چپ در بهترین حالت این واقعه را به عنوان مساله‌ای فرعی قلمداد کرد. وقتی که آزادی مطبوعات موردتأجم قرار گرفت، از آنجا که نقطه شروع حمله مطبوعات بورژوازی بود، چپ مقاومتی نکرد. اما بلافاصله مطبوعات چپ هم بسته شدند.

تتها چپ رژیم جدید به طبقه کارگر تحت علم "شوراها" اسلامی آغاز شد. بسیاری از کارگران مبارزه خود تحت نفوذ بسیج‌های قبلی رهبری خمینی را دنبال کرده بودند، بر اساس تجربه خود قادر به درک دقیق واقعه نبودند. مقابل در مقابل حملات رژیم توسط کارگران صورت نگرفت، زیرا که بخشی از خود طبقه کارگر درگیر حملات بود. خاطره جنبش توده‌ای "متحد" هنوز در اذهان باقی بود.

زمانی که دسته‌های اوپاش سازمان یافته، توسط حزب جمهوری اسلامی، علناً حملات را علیه جلسات و تظاهرات مخالفین آغاز کردند، تاکتیک معمول "مقاومت"، طرح شعار "اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی انقلاب" بود. اینها بهر حال همان کسانی بودند که با هم علیه شاه مبارزه کرده بودند. بعدها که طرح‌های ضد انقلابی نیروهای خمینی بر همگان آشکار شد، بسیاری ردی شده بود. خمینی تا آن وقت دیگری به توده‌ای خود را از دست داده بود. اما آنچه باقی مانده بود ابزار بسیار قوی و موثر ترس و سرکوب بود.

علاوه بر آن، جناح خمینی هرگز به عنوان ناظری بی‌حرکت نسبت به فرسایش پایه‌های خود باقی نماند. این جناح از کلیه قوای تحت فرمان دولت (رسانه‌های گروهی تحت کنترل کامل دولت، نماز جمعه‌ها، تظاهرات فرمایشی و غیره) استفاده کرد. به منظور جلب حمایت مردم، شعارهای عوام‌فریبانه و گنگ ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی طرح می‌کرد. اشغال سفارت آمریکا در تهران بهترین نمونه روش فوق بود.

پس از ۸ ماه حمله به انقلاب ایران، شکست در کردستان و از دست دادن محبوبیت در میان توده‌ها، اشغال سفارت آمریکا پوشش مطلوبی را فراهم آورد. جناح خمینی کلیه ناسامانی‌ها را نتیجه سیاست‌های طرفدار آمریکا بی‌بازرگان معرفی کرد. دولت را از باززرگان گرفت و توجه توده‌ها را از مبارزات واقعی آنها به نمایش در مقابل سفارت آمریکا منحرف کرد. هنگامی که کارگرانی که برای تشکیل شوراها مستقل مبارزه می‌کردند، توسط سایر کارگران و اداریه ترک کارخانه و رفتن به مقابل "لانه جاسوسی" می‌شدند تا در آنجا به آخرین افشاگری‌ها در مورد "لیبرال‌ها" و سخنرانی‌های آخوندهای طرفدار خمینی گوش فرادهند، مقاومت چندان ساده نبود.

بتدریج در موج حمله ضد انقلاب، توده‌ها بخش‌بخش در مقابل حاکمیت "امام" تسلیم شدند. توده‌های انقلابی رهبری نداشتند و متحد نبودند، در صورتیکه نیروهای ضد انقلابی خمینی

از مراکز سازمان یافته شده مهم‌هدایت می‌شدند. این مراکز کنترل تمامی ابزارهای سرکوب و تحمیق را در دست داشتند. نتیجه این مبارزه روشن بود. به خصوص آنکه بسیاری از سازمان‌های سیاسی که خود را مدافع منافع توده‌ها قلمداد می‌کردند، در واقع تبدیل به بلندگوییان ضد انقلاب شده بودند.

ج) ترکیب پایه توده‌های خمینی نیز به نوبه خود عامل عمده‌ای در گنجی توده‌ها و شکست آنها بود. پایه اجتماعی ابزار سرکوب خمینی از منکوب‌ترین و تهیدست‌ترین بخش جامعه تشکیل شده بود. "پاسداران خمینی" از پایه‌های عظیم تهیدستان شهری (مهاجرین روستایی بیکار) و خرده‌بورژوازی به فلاکت رسیده، تشکیل شده بودند. به شکرانه برکت انقلاب سفید شاه تعداد زیادی از دهقانان در جستجوی کار به مراکز شهرها مهاجرت می‌کردند، و صرفاً بخش بسیار کوچکی از آنها در صنایع محدود به کار مشغول می‌شدند. علاوه بر آن، صنعتی کردن در جهت تولید کالاها، مصرفی بتدریج سهم خرده‌بورژوازی را در بازار داخلی فرسایش می‌داد و آنها را وادار به انکاء به کارخانوادگی می‌کرد. تعداد میانگین اعضای یک خانواده خرده‌بورژوا در دهه ۱۳۵۰ به ۷/۶ نفر رسیده بود.

این دو قشر منبع عظیمی برای ابزار سرکوب وجود آوردند. تهیدستان شهری به تنهایی ۲۰ درصد جمعیت اکثر شهرهای بزرگ را تشکیل می‌دادند. برای مثال در تهران به سال ۱۳۵۵ تعداد آنها به بیش از ۷۰۰۰۰۰ نفر رسید. خرده‌بورژوازی ایران نیز بزرگترین قشر اجتماعی رانمایندگی می‌کرد. این اقشار در زمان حاکمیت شاه بسیار تمیزه و بدون چشم‌انداز اجتماعی مستقل بودند. ایده‌های گنگ آنها از عدالت اجتماعی می‌توانست براحقی توسط عوام‌فریبی شیعه منحرف شود. در نظرات آنها حتی فقیرترین بخش‌های پرولتاریای صنعتی از امتیاز چشم‌گیری برخوردار بودند. بوروکرات‌های شاه برای توصیف زاغه‌نشینان از واژه "خارج از محدوده" استفاده کردند، این خود موقعیت اجتماعی آنها را توصیف می‌کرد. از نقطه نظر دیکتاتوری شاه بیش از ۵ میلیون نفر خارج از محدوده جامعه "مدنی" بودند.

برای بسیاری از عناصر درون این اقشار، حتی عضو باندر شریح حزب الله شدن خود پیشرفت اجتماعی عظیمی محسوب می‌شد. پاسدار مسلح شدن به مفهوم "شاه محله" شدن بحساب می‌آمد. در واقع عضویت در نهادهای مختلف سرکوب به معنی رفتن و "گوشمالی" دادن "کفار پولدار"، آنهم با موجب، تلقی می‌شد. رژیم اسلامی شرایط اکثریت این عناصر را بهتر نکرد، اما "ارتقاء" چند نفر در هر محله کافی بود که سایرین را امیدوار کند. این اقشار برای مدتی طولانی فعالانه و متعصباً بطور توده‌ای دنبال عوام‌فریبی خمینی بودند.

تنها راه جدا کردن آنها از خمینی و جلب آنها به انقلاب، نشان دادن جهتی بهتر برای رسیدن به خواست‌هایشان می‌بود. ولایمه آن وجود سازمان‌های مستقل توده‌ای و مبارزه علیه دولت سرمایه‌داری بود. چنین اقدامی نمی‌توانست از بطن خود این اقشار ظاهر شود. می‌بایستی نمونه‌ای به آنها نشان داده شود. و تنها طبقه‌ای که چنین اقدامی را می‌توانست انجام دهد، طبقه کارگر و در رأس آن یک حزب انقلابی پرولتاریائی

اگر طبقه کارگرمی توانست رهبری جنبش توده‌ای علیه دولت را در دست گیرد و برای بهبود شرایط معاش مبارزه کند، راه و روش لازم به این اقشار نشان داده می‌شد. هیچ دلیلی عینی اجتماعی وجود نداشت که این اقشار به آلت دست خمینی تبدیل شوند. بویژه اگر خواست‌های آنها برای حل مسائل بیکاری و مسکن توسط طبقه کارگر طرح می‌شد.

طی ۴ ماه اعتبار عمومی که منجر به خرد کردن ستون فقرات دیکتاتوری شاه شد، طبقه کارگر قدرت عینی و توان بالقوه‌اش را برای رهبری کردن کل توده‌های کارگروستم - دیده نشان داد. معیذاً سازمان سراسری مستقل تشکیل نداد و بار رهبری سیاسی خود به منظور به دنبال خود کشیدن اقشار تحت ستم را گسترش نداد. در عوض توسط همین بخش‌ها از حرکت باز ایستاد.

۳- ناتوانی چپ

الف) علت اصلی ناکامی انقلاب ایران، عدم وجود یک سازمان پرولتاریائی انقلابی با یک استراتژی انقلابی و برنامه‌های ریشه‌دار در اقصای رپیشروی جامعه بود. حتی یک سازمان انقلابی حائز اهمیتیتی که برنامه‌اش حتی به شکلی ناقص منعکس کننده ضرورت‌های عینی انقلاب ایران باشد با یک چشم‌انداز روشن و پیگیر برای توده‌های انقلابی داشته باشد، وجود نداشت.

درس اساسی انقلاب ایران، در واقع، اینست که اگر چنین سازمانی قبل از قیام انقلابی موجود نباشد، ظهور آن در جریان خود انقلاب بسیار غیر محتمل است. با در نظر گرفتن سرعت تغییر و تحول بحران انقلابی، و با توجه به پیچیدگی صورت بندی طبقات اجتماعی و متحدان نشان در کشورهای عقب - افتاده پیشرفته تر، و با در نظر گرفتن قدرت نسبی صورت بندی - یهای بورژوازی، فراروئیدن یک نیروی انقلابی قابل ملاحظه از بن خود انقلاب بسیار دشوار است، مگر اینکه به نقد درون توده‌ها ریشه و سنت داشته باشد.

هسته‌های کوچک انقلابیون که برای یک برنامه انقلابی مبارزه کرده و حتی در طی چند ماه اول انقلاب به سرعت از نفوذ و توان زیادی برخوردار شدند، وجود داشتند. اما برای تاثیر گذاری بر سیر حوادث بهیچ وجه کافی نبودند. پس از هر موج سرکوب یا جرخش ناگهانی در اوضاع سیاسی، هر گروه انقلابی اکثر دستاوردهای انباشت شده در دوره قبل را از دست می‌داد. اولین حملات علنی رژیم جدید به انحرافات تسلیم طلبانه فرصت طلبان منتهی شد. طی اولین سال انقلاب درون تقریباً کلیه گروه‌های انقلابی انشعاب صورت گرفت.

در کشورهای نظیر ایران، که دوره انقلابی معمولاً مابین دو دوره طولانی خفقان شدید قرار می‌گیرد، یعنی دوره‌هایی که امکان گسترش سازمان‌های توده‌ای وجود ندارد، وجود یک سازمان انقلابی قادر به رهبری سیاسی و سازمانی حائز اهمیت است. هر سازمانی که قبل از انقلاب پایه‌های درون جنبش توده‌ای نداشته باشد، به سرعت کافی قادر نخواهد بود که نیروهای خود را به منظور یاری رساندن به توده‌ها در جهت

سازمان شبه استالینستی فدائیان و سازمان نشو - رادیکال بورژوازی مجاهدین که علیه رژیم شاه مبارزه کرده بودند، به سرعت به سازمان‌های توده‌ای با ابعاد عظیمی تبدیل شدند. اما، هیچ یک حامل یک رهبری انقلابی مبنی بر یک استراتژی انقلابی نبودند. هیچ یک قادر به درک پویایی واقعی انقلاب ایران نیز نبودند. سرانجام هر دو به انقلاب خیانت کردند. اولی طعمه استراتژی ضد انقلابی سازش طبقاتی حزب توده، طرفدار شوروی شد، و دومی به مبداء خود، یعنی بخشی از اپوزیسیون لیبرال بورژوازی، بازگشت.

تجربه انقلاب ایران بار دیگر به اثبات رساند که در دوران ما، تا مادامی که یک رهبری انقلابی، پیگیرانه برای یک استراتژی روشن قدرت طبقه کارگر مبارزه نکند، بی تردید به اردوگاه ارتجاع کشیده خواهد شد. سازش طبقاتی ناقوس مرگ انقلاب ایران بود. بدون یک استراتژی پرولتاریائی ضد - سرمایه داری، سازش با ضد انقلاب بورژوازی اجتناب ناپذیر بود.

تنها طریق جلب توده‌های ستمدیده و زحمتکش به انقلاب پرولتاریائی این بود که پرولتاریا خود در عمل نشان می‌داد که فقط او قادر به شکست دادن بورژوازی است. چپ ایران، اما، صرفاً سعی در جلب پایه توده‌های خمینی می‌کرد، آنهم از طریق مخدوش ساختن مبارزه طبقاتی و ارائه خط سازش با اقشار بورژوا و خرده بورژوا.

حزب توده نظر سازش طبقاتی را از سایر گروه‌ها بهتر فرموله کرد. این حزب که از پیرایه‌ترین و قدیمی ترین گروه‌های موجود است، انقلاب ایران را به سه مرحله تقسیم کرده بود: جبهه خلقی ضدها، جبهه دموکراتیک و ضد امپریالیستی و "راه رشد" غیر سرمایه داری که قرار است بطور مسالمت آمیز به سویالیزم منتهی شود. حزب توده که در جبهه‌های پیشنهادی خود حاضری همگاری حتی با سلطنت طلبان مخالف شاه بود، آرایش نیروهای طبقاتی در انقلاب را فراتر از رویاهای خود دید و بلافاصله تسلیم اختلاف ضد انقلابی بین بورژوازی و روحا - نیت شد. زمانی که شکاف بین این دو آشکار شد، حزب توده از جناح خمینی به مثابه نیروی ضد امپریالیستی و افعال انقلابی استقبال و حمایت بی قید و شرط کرد. اعتراضات توده‌ها علیه اقدامات غیر دموکراتیک رژیم اسلامی را با برچسب "رزوهای لیبرال بورژوازی برای دموکراسی" رد کرد. در حالیکه ضد - انقلاب بورژوازی از طریق سرکوب حقوق دموکراتیک توده‌ها خود را تثبیت می‌کرد، حزب توده از دستگیری موقتی چند کارمند سفارت آمریکا به هیجان آمده و آن اقدام را به مثابه عظیم ترین گام در جهت پیشرفت انقلاب ارزیابی کرد.

بدون حمایت فعال حزب توده از رژیم، سرکوب جنبش توده‌ای توسط روحانیت بسیار مشکل ترمی بود - با توجه به اینکه در صفوف حزب توده تعداد زیادی عناصر حرفه‌ای وجود داشت. حزب توده اغلب این کارها را در اختیار روحانیت قرار داد، مانند سرپرست و مدیر برای صنایع ملی شده، تبلیغات چپ برای روزنامه‌ها، تلویزیون و رادیو تحت کنترل رژیم و حتی بازجوهای سیاسی برای زندان‌های خمینی. نتیجه سیاست‌های حزب توده به بهترین نحوی در سرنوشت امروز حزب

ترد در راه تشکیل حکومت کارگران و دهقانان، کلیه گروه‌های عمده، در بهترین حالت، سعی به تشکیل شوراهاى "واقعی" خودمى کردند .

در جریان انقلاب، این روش نتیجه مخرى داشت. در دوره‌هاى مساعداولیه انقلاب، جنبش شورایی به نیروهاى خمینی واگذار شد. تا آشکار شدن ماهیت ضدانقلابی رژیم جدید آنها به نقد شبکه‌هاى سراسرى شوراهاى عقیم‌شده خود را، برای سرکوب مقاومت طبقه کارگر، ساخته بودند .

مشی مرحله‌اى بودن انقلاب ایران که مورد قبول اکثریت عظیم چپ بود، به معنای جستجوی مداوم دریا فتن متحدینى در طبقه بورژوا بود تا کوششى در جهت ساختن نیروى مستقلی از پرولتاریا . در واقع طی انقلاب، چپ دنیا له روسیاست‌هاى بورژواىى بود. در مبارزه علیه شاه به دنبال خمینی و در مقام امت علیه خمینی به دنبال اپوزیسیون بورژواىى روانه شد. چپ هرگز یک برنامه مستقل و روشن ارائه نداد. در نتیجه هر ما نورعوا مفریبا نه ضدانقلاب، مانند اشغال سفارت آمریکا، آن را کاملاً ملاحظه صلاح کرد. مواضع ما و راه شونیستی‌بخشى از این چپ در مراحل نخست جنگ ایران و عراق دیگر نیازی به یادآوری ندارد .

امروزه دیگر عراق نیست که ادعا شود که در رابطه با مبارزه برای دموکراسی، اپوزیسیون لیبرال بورژوا و یا حتی سلطنت طلبان رادیکال تراز چپ استالینیستی خود را نشان دادند. و به همین ترتیب در ارتباط با خواست‌هاى ضدرما - به داری، ضدانقلاب خمینی در شعار از چپى که به برنامه حد اقل - اش چسبیده و در مرحله دموکراتیک گیر کرده بود، فراتر رفت .

بخش سوم : تکالیف و چشم‌اندازها

۱- برای سرنگونی رژیم خمینی

الف) تشبیه حاکمیت روحانیت خمینی به منزله شکست جنبش توده‌اى انقلابی بود. بدون سرنگونی این رژیم، مطلقاً امکان گسترش انقلاب ایران وجود ندارد. رهبرى خمینی در طى استقرار ضدانقلاب و با زسازى دولت بورژواىى، خود را کاملاً منزوی کرده است. آنچه از انقلاب اسلامی باقی مانده، یک دیکتاتورى شریک‌گراست که مورد تنفر اکثریت عظیم کارگران و دهقانان ایران مى باشد. خواست مرکزی سیاسى اکثریت زحمتکشان سرنگونی رژیم خمینی است .

در حال حاضر، ما، تناسب نیروها زیاد است که این چشم‌انداز در دستور فوری روز قرار دهد. بدیهی است که دوره‌اى از تدارک سیاسى و سازمانی ضرورت دارد .

این تدارک مى باید حول خواست‌هاى تحقق نیافته - ای تمرکز با بدکه هنوز، علیه شکست فعلی، در حافظه توده‌ها زنده باقی مانده اند. خواست تشکیل مجلس موسسان دموکراتیک که منعکس کننده اراده توده‌ها با شومنگی برخوردار است - ندهی آنها، هنوز یک خواست مرکزی است. خواستی است که مى تواند اکثریت توده‌هاى ستم‌دیده و زحمتکش را در عمل - انقلابی متحد کند. این خواست مى باید با مبارزه برای احیاء جنبش شورایی که فوری ترین تجارب توده‌ها را منعکس مى کند،

ب) فقدان یک استراتژی انقلابی، چپ را از درک نیرو - هاى محرک انقلاب ایران و خصوصیات نیروهاى متخاصم درونى آن محروم ساخت. در هر مرحله از انقلابی که سریعاً تغییر مى - کرد، چپ دچار اشتباهات اساسی مى شد. در دوره تعیین کننده، اولیه، این اشتباهات پیروزی ضدانقلاب را تضمین کرد.

در دوره‌اى که به قیام مهمن ماه منتهی شد، چپ به مثابه یک جریان مستقل در درون جنبش توده‌اى وجود خارجی نداشت . چپ صرفاً در درون جنبشی که خمینی بر آن مسلط بود ادغام شده و دنیا له رهبرى ارتجاعی شده بود. تنها گروه چپى که به - حکومت منصوب شده توسط خمینی انتقاد کرد، حزب کارگران سوسیالیست بود. به غیر از آن هیچ جریانی متمم یاز رهبرى خمینی وجود نداشت. در مقابل هرگونه کوششى در جهت تشکیل حکومت از بالا، چپ مى با یستی توده‌ها را به مقاومت فرامى - خواند. پیروزی نصیبش نمى شد، اما آن را در دوره بعدی، در موقعیت بهتری قرار مى داد .

بلافاصله پس از قیام، فراخوان‌هاى ستاد مشترک نظامی انقلابی ارتش و روحانیت، مورد استقبال چپ قرار گرفت (بعد ها فاش شده که این جریان توسط یک عضو سوسیال رهبرى مى شد). بسیاری از اعضای رژیم سابق که توسط توده‌ها دستگیر شده بود - ندبه روحانیت تحویل داده شدند. چپ، "دادگاه‌هاى انقلاب اسلامی" را تأیید کرد. در نخستین بیانیه‌هاى گروه‌هاى چپ - از امام خمینی به عنوان رهبرى که انقلاب را به پیروزی رسانید، تحلیل شد .

چند ماه پس از انقلاب کار روشن شده که خطاى اصلی علیه انقلاب در کجا نهفته است. حکومت بورژواىى به سرعت دستا - وردهاى توده‌ها را به عقب راند. تنها مسیر صحیح فعالیت، مبارزه علیه کلیه اقدامات رژیم جدید در جهت مسدود کردن حقوق دموکراتیک و تلاش برای دفاع از آن حقوق و گسترش شان بود. شعار مرکزی آن دوره خواست تشکیل فوری مجلس موسسان بود. اما کلیه نکات فوق توسط اکثر گروه‌ها نادیده گرفته شدند و مسایل فرعی به حساب آمدند. مضافاً به اینکه با اصطلاح "خواست‌هاى طبقاتی" صرفاً به اصلاحات اقتصادی کاهش یافت. ضدانقلاب نیز دقیقاً از طریق تحدید حقوق دموکراتیک توده‌ها موفق به مسدود کردن پویائی ضدرما به داری انقلاب شد .

علاوه بر آن، چپ به غیر از ساختن گروه‌هاى خود، در بارى رساندن به سازماندهی ارگان‌هاى مستقل مبارزاتی توده‌ها هیچ علاقه‌اى از خود نشان نمى داد. هیچ کوشش واقعی در جهت گسترش سازمان‌هاى مستقل توده‌ها و یا مبارزه در راه دموکراتیک - نمزه کردن آنها انجام نگرفت. هیچ اقدامی در جهت جلوگیری کردن از نفوذ "سربازان" متعصب روحانیت به درون سازمان - هاى توده‌اى به منظور تحمیل اراده، ضدانقلاب، نشد. بر اساس سنت‌هاى استالینیستی چپ ایران و برخورد‌هاى بوروکراتیک آنها به جنبش توده‌اى، تما یلات قوی مبنی بر جایگزین کردن خود به جای جنبش توده‌اى، مشاهده شد، و هر گروه سعی داشت که "سازمان‌هاى توده‌اى" خود را "مستقل" و "خالص" از هرگونه اختلاط با سایرین حفظ کند. با چنین سیاستی، به جای دخالت صبورانه و پیگیر در جنبش شورایی واقعا موجود و مبارزه در جهت اتحاد سراسرى آنها به مثابه زمینه‌اى برای مبارزه کلی -

بهم پیوندند. تمام دستاوردهای انقلابی در طی تکامل جنبش شورایی به دست آمده بودند و در جریان شکستش از دست رفتند.

یکی از مسایل کلیدی دوره، سیاسی فعلی مبارزه علیه سیاست ارتجاعی جنگ افروزی خمینی و خواست خاتمه فوری جنگ با عراق است. این خواست با زتاب کننده، منافع اکثریت عظیم کارگران و دهقانان می باشد. این خواست ها می باید با یک سلسله اقدامات دموکراتیک و اقتصادی و اجتماعی بهم پیوندند، و آنها بمنشأ به تکالیفی در دستور کار مجلس موسس آتی قرار خواهند گرفت: مطالباتی مانند تحقق اقلیت های ملی برای تعیین سرنوشت خویش (و مجلس موسسان ملی)، حقوق کامل و مساوی برای زنان، کنترل کارگران و دهقانان بر تولید و توزیع و یک برنامه کارگری و دهقانی به منظور مقابله با بحران فعلی سرمایه داری.

مبارزه برای چنین برنامه ای و در ارتباط با مطالبات فوق، وسایلی برای جلب کلیه بخش های توده ها را به دور یک جنبش مشترک فراهم می آورد. جنبشی در راه مبارزه، لازم برای سرنگونی رژیم خمینی.

ب) از طریق سرکوب انقلاب و بازسازی حاکمیت دولت سرکوبگر بورژوازی، رژیم خمینی شرایط لازم برای بازگشت یک حاکمیت "عادی" بورژوازی را بوجود آورده است. ضد انقلاب اسلامی در حال حاضر به سرعت در شرف تبدیل شدن به محرک آشکار تثبیت سرمایه داری است. اما این واقعیت خود شرایطی به وجود آورده که حاکمیت مذهبی جناح خمینی را هر چه بیشتر برای بورژوازی غیرقابل قبول ترمی کند. رهبری خمینی نقش تاریخی خود را در خدمت به بورژوازی واریان امپریالیستی اشیاف کرده است. در نتیجه، اکنون از او خواسته می شود که به کنار رود و راه را برای بازگشت حاکمیت مستقیم بورژوازی هموار کند.

بحران عظیم اقتصادی، ویرانی های ناشی از جنگ، سیکاری توده ای، از هم پاشی صنایع و کشاورزی ایران همراه با انزجار شدید از رژیم فعلی، جوسیسی را بطور روزافزون تنها برای تغییر به یک جمهوری عادی بورژوازی که حتی برای بازگشت سلطنت آمده است. حاکمیت خمینی، سلطنت ایران را روز به روز محبوب ترمی کند.

این تغییر و تحولات، بهر حال، به صورت متناقض و بحران زایش می رود. حکومت مذهبی با عملکرد معمولی دولت بورژوازی اساسا در تضاد است. بورژوازی این حکومت را صرفا به عنوان اقدامی انتقالی و موقت پذیرفت. حال اینکه روحانیت جناح خمینی آمده، رها کردن قدرتی که چنین سهل به چنگ آورده، نیست. عدم ثبات فعلی رژیم اسلامی می باید در این زمینه در نظر گرفته شود.

مقامت روحانیت علیه سلطنت طلبان بورژوازی با پیوستن زبیبون جمهوری خواه در درون و بیرون ایران نباید بمنشأ به انعکاسی از فشارهای انقلاب ایران تلقی شود. این مقامت صرفا نشانه، کوشش روحانیت در حفظ قدرت خود تا سرحد امکان است.

رژیم خمینی را به عنوان یک رژیم عادی، بورژوازی، که

قادر به درک نیازهای طبقه خود است، نباید ارزیابی کرد. در بهترین حالت، این رژیم بزار بسیار عقب افتاده ای در دست بورژوازی است که با پیدایشش خلاص شود. حتی اگر لازم باشد، با توسل به زور. انقلابیون هرگز نباید مبارزه برای سرنگونی رژیم را به این علت که نیروهای بورژوازی نیز چنین خواستی دارند، کنار گذارند. در واقع هر روزی که رژیم وحشی اسلامی در قدرت بماند، به همان نسبت بر محبوبیت حاکمیت عادی بورژوازی افزوده می شود. ثبات چنین حکومتی پس از خمینی، مستقیما بستگی به مبارزات توده ها در سرنگونی جمهوری اسلامی دارد. بورژوازی نهایتا حکومتی با ثبات تر بر روی خاکسترا انقلاب ایران بنا خواهد نهاد، مگر اینکه توده ها خود را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آماده کنند.

۲- بازسازی سازمان های کارگری

الف) با اتکاء بر سنت های مبارزاتی و سازمانی طبقه کارگر ایران، انقلابیون باید در برابر انگیختن کلیه عوام ملی که می توانند در سازماندهی مجدد جنبش کارگری سهیم باشند، کوشش کنند.

تجربه انقلاب ایران و نقش اعتماد عمومی در برخاست توده ها، بدون تردید به نقد موقعیت اجتماعی و اقتصادی مرکزی پرولتاریای ایران را به اثبات رسانده است. تجربه انقلاب همچنان نشان داد که رشد سرمایه داری در چند دهه گذشته، بطور تعیین کننده ای طبقه کارگر ایران را در صورت تغییرات انقلابی قرارداد داده است. آنچه می تواند امروزه تناسب قوا علیه رژیم اسلامی را تغییر دهد، سازمان دهی طبقه کارگر است. اگر ورنه، سازمان یافته طبقه کارگر پشت سر مبارزات اکثریت عظیم توده ها علیه خمینی قرار گیرد، اوضاع انقلابی می تواند مجددا به وجود آید. بهر حال، این تنها راه خاتمه دادن به خواب های پلائی بورژوازی برای بازگشت به "روزهای خوش گذشته" است.

ب) علیرغم اختناق، امکانات سازمان یابی و وحدت مبارزات طبقه کارگر در جهت مقاومت علیه حملات سرمایه داری وجود دارد. خود انقلاب، دوره طولانی کنترل کارگری و جنبش شورایی چنان تجربه انقلابی در طبقه کارگر به جا گذاشته که باید از آن در جهت سازمان دهی مبارزه فعلی استفاده کرد. این تجربه که از طریق مبارزات انقلابی فعال به دست آمده، منجر به پیدایش یک لایه وسیع از کارگران مبارز شده است. این لایه گرچه توسط ضد انقلاب شدیداً ضربه دیده، اما کاملاً منتهدم نگشته است. امروزه تکلیف اصلی سازماندهی مجدد بر دوش این لایه قرار گرفته است.

جنبش جنبشی، در واقع، درون طبقه کارگر با تکا تجارت خود این طبقه شکل گرفته است. در بسیاری از صنایع عمده کوشش هایی برای تشکیل کمیته های عمل مخفی، مستقل و مبارزه منظور تدارک مداخله در مبارزات روزمره، جریان دارد. در تعداد زیادی از کارخانه ها، محفل ها یا کمیته های کارگری مخفی به نقد موجود و فعالند. اعتصابات سازمان یافته متعدد در دو سال اخیر، که از بدترین مراحل اختناق بوده، نمایانگر

توان بالقوه موجود در درون طبقه کارگراست .

با اتکاء بر این جریان، انقلابیون می باید برای کمک رساندن به ایجاد، توسعه و اتحاد جنبش کمیته های کارخانه تلاش کنند. این اقدام می باید از طریق مبارزه هم برای مطالبات فوری و هم علیه تحمیل بسیاری از قوانین جدید سرمایه داری که بمنظور افزایش نرخ استثمار در پیشبرد حرکت سرمایه داری، کلیه حقوق طبقه کارگر را سلب می کند، انجام گیرد.

فعالیت تبلیغاتی حول تکالیف اساسی انقلاب ایران و در جهت تدارک طبقه کارگر برای یک اعتصاب عمومی که به تغییرات انقلابی بیانجامد، راه را برای از سرگیری عمل توده ای در سطح وسیع تر هموار می کند. این امر جهت گیری سیاسی لازم را نیز به فعالیت های کمیته های موجود در کارخانه ها می دهد.

ج) متحد اصلی پرولتاریا یعنی دهقانان فقیر (منجمله آنهایی که به شهرها مهاجرت می کنند) بر این امر واقف شده اند که راه دفاع از دستاوردهای انقلاب، مبارزه علیه حملات رژیم جدید است. انقلابیون می باید روحیه جدید این اقشار را مورد توجه قرار دهند. این اقشار خواهان احیاء و بازسازی سازمان های مستقل خود (یعنی شوراهای دهقانی و کمیته های محلی) هستند. موج رشدیابنده مبارزات علیه بازگشت زمین داران بزرگ، زمین های نوینی برای سازماندهی مجدد دهقانان فقیر را فراهم می آورد. بهمین ترتیب، تشدید مسأله مسکن شرایط را برای سازماندهی مجدد فقرای شهری در کمیته های محلی فراهم آورده است.

بازسازی سازمان های کلیه ستم دیدگان (دهقانان فقیر، سربازان، زنان و جوانان) می باید در عین حال در پیوند با کمیته های کارخانه ها انجام گیرد. تعاونی های تولید کنندگان و مصرف کنندگان که از بطن انقلاب سر برآوردند (و در حال حاضر به ابزار سیستم جیره بندی دولت مبدل شده اند)، به نقد توده ها را به تجربه گرانبهایی در مورد چگونگی برقرار کردن ارتباط با سایر اقشار اجتماعی مسلح کرده اند. مبارزات علیه اقدام حکومت مرکزی در جهت عقیم کردن تعاونی ها، می تواند زمینه ای برای متحد کردن کلیه ستم دیدگان در راه مبارزه مشترک علیه رژیم خمینی باشد.

۳- ساختن حزب انقلابی

الف) این واقعیت که تقریباً کل نیروی چپ از بیسن رفته، خود به بهترین وجهی بیانگر شکست انقلاب ایران است. تقریباً کل رهبری کلیه سازمان های انقلابی یا بطور فیزیکی از زمین رفتند یا اجباراً در تبعید به سر می برند. اکثریت عظیمی از کارکنان رهبری گروه های فرصت طلب سازشکار، مارکسیسم را علناً رد کرده و به "خط امام" تسلیم شده اند. اشتباهات، تزلزلات و خیانت های آشکار این گروه ها، دلسردی عمیقی درون پیشرو طبقه کارگر بوجود آورده و آنها را نسبت به کل چپ مشکوک کرده است. دوره ای از کار صبورانه و طولانی ضروری است تا نفوذ چپ درون کارگران و زحمتکشان ایران احیاء شود.

از سوی دیگر، بهر حال، این شکست ها و رشکستگی کاملاً استالینیزم و پوپولیزم خرده بورژوازی را نشان می دهد. عقایدی

که برای مدت طولانی بلای جان تاریخی چپ ایران بوده است. آنچه که شکست خورد فرصت طلبی و سازش طلبی بوده است. در عوض، سوسیالیسم انقلابی به هیچ وجه، در انتظار پیشرو، طبعی تجربه انقلاب ایران، بدنا نشده است. هم اکنون برای اغلب مبارزان کلیه گروه ها روشن شده که تنها بر اساس یک استراتژی سوسیالیستی انقلابی می توان امید به ساختن یک رهبری واقعی انقلابی داشت.

بنابراین، شرایط ایدئولوژیک و سیاسی برای ساختن پایه های محکم هسته های اولیه حزب انقلابی آماده است. درون اغلب سازمان های چپ، گرایش های سوسیالیسم انقلابی انتقادی به سمت فرصت طلبی، در حال شکل گیری است. رداستالینیزم و استراتژی انقلاب مرحله ای، در حال حاضر، از خصوصیات مشترک بسیاری از گرایش های در حال رشد است. خود انقلاب، بحث و تردید پیرامون مرکزی بودن نقش طبقه کارگر ایران را خاتمه داد. در شرایط کنونی این عناصر پایه ای مهم برای آغاز مبارزه در جهت ساختن یک حزب انقلابی را بوجود آورده اند.

ب) بنا بر این بدیهی است که تکلیف اصلی مبارزه می باید حول تشکیل گروه بندی جدیدی، از کلیه جریان های انقلابی که امروز در حال گسترش هستند، باشد. این امر خود موجب تسریع و تسهیل شکل گرفتن جریان های مبارزانه در سازمان ها نیز می شود. یک برخورد غیر فرقه گرایانه و صبورانه به روند گروه بندی مجدد چپ انقلابی در ایران، امروزه ضروری است و اهمیت حیاتی دارد. برخوردی که با پیدایش بحث دموکراتیک و علنی پیرامون کلیه مسأله عمده انقلاب ایران، ترازنامه چپ و درس هایی که از آن باید گرفته شود، باشد.

این روند می باید با مبارزه قاطع علیه فرصت طلبی و سازش طلبی همراه باشد. همچنین همراه با دفاع بیگیرانه از اصول سوسیالیستی انقلابی که بر پایه آن یک استراتژی واقعاً انقلابی بتوان بنا نهاد. کلیه نیروهای که ادعای انقلابی بودن دارند، می باید ابتدا با پاکسازی خانه خود، این امر را در عمل نشان دهند. تنها از این طریق است که چپ انقلابی قادر به کسب نفوذ در درون پیشرو و برقراری مجدد ارتباطات خود با جنبش توده ای خواهد بود.

ج) بین الملل چهارم مستثنی از این جریان نیست. بین الملل نیز با یکدم جدا نه در مواضع خود تجدید نظر کند و روند انتقاد از خود را آغاز کرده و آن گمانی را که تسلیم ضد انقلاب شدن از صفوف خود براند. بیانیه های بین الملل در مورد انقلاب ایران به تنها جمعی از انقلابی رهبری خمینی کم بها داد، بویژه در جریان مسأله گروگانگیری، به استثناء مسأله جنگ ایران و عراق، اما اشتباهات بین الملل هرگز چندان بزرگ نبود. در کلیه رودررویی های علنی بین نیروهای انقلاب و ارتجاع، بین الملل در مجموع در صف پرولتاریای انقلابی قرار داشت. اما، نخستین قطب نامه دبیرخانه متحده بین الملل در مورد جنگ، با اتخاذ موضعی تدافعی از جمهوری اسلامی، راه را برای یک انحراف فرصت طلبانه گذاشت. در واقع، برخی از تعابیر این قطعنامه توسط برخی از بخش های بین الملل، فرصت طلبانه بود. این مواضع می باید فوراً اصلاح شوند.

حزب وحدت کارگران ، گروهی که از حزب کارگران انقلابی انشعب کرد ، علیرغم انتقاداتش به انحرافات فرصت طلبانه حزب کارگران انقلابی ، پس از سپری شدن چندماه از تاسیس خود دقیقاً به همان انحرافات دچار شد و در مقابل رژیم انقلابی زیرپا گذاشت . این گروه امروز دیگر وجود خارجی ندارد . ما بهر حال بین الملل از مواضع آن فاصله می گیرد . آنچه از اعضا این گروه باقی مانده اند ، در صورت محکوم کردن فرصت طلبی گذشته شان ، می باید از طریق حزب کارگران سوسیالیست در بین الملل ادغام شوند .

در خارج از ایران ، بخش های بین الملل می باید فعالیت های همبستگی با مبارزات توده های ایران علیه رژیم خمینی را سازمان داده و کمک های سیاسی و مادی برای انقلابیون ایرانی در تبعید فراهم آورند . انقلابیونی که در تبعید نیز با دیدر مقابل نیروهای رژیم خمینی و سلطنت طلبان مرتجع از خود دفاع کنند .

بخش های بین الملل ، به ویژه در کشورهای امپریالیستی ، می باید علیه کوشش های قدرت های امپریالیستی ، که تحت لوای جنگ ایران و عراق به تقویت حضور نظامی خود و یا دخالت مستقیم در منطقه دست می زنند ، با تمام قوا فعالیت کنند ●

حزب کارگران انقلابی ، گروهی که پس از انشعب از حزب کارگران سوسیالیست (بخش ایران بین الملل چهارم) ، خود را به این عنوان نامید ، کاملاً منحط شده و به آن سوی خط طبقاتی عبور کرده و عملاً خارج از صفوف بین الملل قرار گرفته است ، و این حزب هنوز توسط برخی از بخش ها ، عضوبین الملل شناخته می شود . این گروه طعمه اتخاذ تاکتیک فرصت طلبانه ای شد ، سعی کرد از رهبری خمینی قانونیت کسب کند و انتقاد از ضدانقلاب را کنار گذاشت . این گروه به تدریج در موقعیت رها کردن کل برنامه سوسیالیستی انقلابی قرار گرفت و با رژیم سرکوبگر همکاری کرد . برای مثال ، زمانی که سپاه خمینی دانشگاه های ایران را اشغال کرد و انقلابیون را به قتل رساند و یا زندانی کرد ، این گروه از ضدانقلاب دفاع کرد . و یا در اوج سرکوب خمینی در تابستان ۱۳۶۰ ، تنها نشریه این گروه قانونی بود و در آن از اعضاء و هواداران خود می خواست که با "برادران پاسدار" همکاری کنند و کسانی را که در برابر رژیم خمینی به مقاومت می پردازند ، به نیروهای نظم و قانون معرفی کنند . این نمونه ای است از خروار .

بین الملل این خیانت را که خیانتی به برنامه اش است محکوم می کند و خود را از حزب کارگران انقلابی جدا می کند . درکنگره آتی بین الملل ، دبیرخانه متحده کنونی می باید خواهان اخراج این گروه از بین الملل شود .